

سید حسن سادات ناصری  
از گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی

## زندگی نامه خداوند مرتبه سرایان (محتشم کاشانی)

«حسان العجم<sup>۱</sup> مولانا کمال الدین علی»<sup>۲</sup> متخلص به «محتشم» فرزند «خواجه میراحمد کاشانی» است. در حدود سال ۹۰۵ ه. ق در «کاشان» دیده بر جهان بگشود و نزدیک نود و یکسال در این گیتی بزیست و بسال ۹۹۶ ه. ق در زادگاه خود درخت بسرای جاویدانان برد.

تذکره نویسان که در ژرف‌نمای تحقیق بسه قول ایشان در آویختن بریسمان پوسیده بچاه رفتن است، در مورد وی، هیچ کدام سخنی تمام نگفته‌اند و حال و کار این شاعر بزرگ نام‌آور را روشن نساخته.

شاهزاده باذوق صفوی، «سام‌بیرزا»، فرزند «شاه اسماعیل بزرگ» و برادر «شاه طهماسب» در «تذکره تحفه ساسی» که آن را بسال ۹۵۷ ه. ق آغاز کرده و ظاهراً بسال ۹۶۸ ه. ق درگیراگیر گرفتاری خود بپایان آورده است<sup>۳</sup>، قدیمتر کسی است که از «محتشم» سخن ساز کرده و چنین نگاشته:

«خواجه محتشم کاشانی: به بزازی مشغولی دارد و در شعر بد نیست و چون جوان است، امید که ترقی کند، تا غایت جزایاتی که در صغرسن گفته شعری از او

استماع نیفتاده»<sup>۴</sup> و مطلع ویتی ازغزلی ویک رباعی ازوی نقل کرده است .  
پس از « سام میرزا » ، « تقی الدین محمد حسینی ذکری کاشانی » ، صاحب  
« خلاصه الاشعار و زبدة الافکار » که تذکره خود را بسال ۹۵۷ هـ . ق آغاز کرده و  
بسال ۱۰۱۶ هـ . ق پایان برده است و باشاعر همشهری و معاصر و معاشرو وصی و  
مدون دیوان او بوده است ، چنین مینویسد :

« حسان العجم ، مولانا محتشم ، مدالله تعالی ظلال فصاحتہ ، پیشوای اکثر  
این طبقه عالیشان بلکه مقتدای طوایف سخنوران « ایران » و « توران » است . خاطر دریا  
مقاطرش محیط لالی ایقان و عقود کلام معجز مآثرش کالمولوء و المرجان . تابلبل  
فصاحت بیانش چون عندلیب خوش الحان مترنم گشت . طوطیان شکرشکن « عند »<sup>۵</sup>  
خاموشی اختیار کردند . تا درمیخانه طبع عالی مشربش گشاده شد . مجلس رنسان  
« فارس »<sup>۶</sup> درهم شکسته دیگر لب بشراب دیگران شیرین نکردند . تادر نوبهار ، هوای  
چمن فکرتش چون نسیم صبا وزیدن گرفت ، شمایم « نفحات » « بهارستان » کمالات نامی  
اهل « خراسان » و « ماوراءالنهر »<sup>۷</sup> دیگر عطر بیزی نکرد . والحق درفن شاعری از همه  
کس در پیش است و « خاقانی » زمان و « سلمان » عصر [ خویش ]<sup>۸</sup> است .

در ابتدای سن صبی ، چون شاعری طبعش را جبلی بود ، بفکر شعر مشغول  
گشت و در آن وادی چنان کوشید که زیاده بر آن متصور نتواند بود ، تا سرآمد شعرای  
روزگار گردید . اگرچه مولانای سشارالیه بحسب قوه طبیعت و کثرت ممارست بر  
جمیع اصناف شعر قدرت تمام دارد ، لیکن میل طبعش بمثنویات کمتر است ؛ و لهذا  
دایم الاوقات بنظم غزلیات و قصاید و تواریخ و معنیات مشغولی مینماید و ایبات  
عاشقانه و اشعار مداحانه بر لوح روزگار بیادگار میگذارد . طبعش همچون سلیقه  
اش در غایت درستی است و ذهنش چون فکرتش در نهایت متانت و راستی . بشنون  
شعر چنانکه میباید میرسد . اشعار مطبوع و ایبات مرغوب وی ، از غزل و قصاید و  
مقطعات و سرائی و تواریخ ، بیش از آن در عالم اسلام منتشر است که شرح نوان  
کرد . چه از سرحد « خطا » و « ختن » تا نهایت بلاد « روم » و « مغرب » زمین برالسنه وافواه  
شاه و گدا و پیر و برنا و مسلم و کافر و مقبل و مدبر نظم ثمینش مذکور و بر الواح

ضمایر و صحایف خواطر جمیع طوایف انام از خواص و عوام شعر لطیفش منتقش و مسطور و در این ایام که این کمینه بجمع این اوراق مشغول است ، « سه دیوان غزل » ترتیب داده محتوی بر هشت هزار بیت . « دیوان اول » را که بعضی از آن در ابواب تنسیم نسیم صبا بگفتن آن مشغولی نموده آن را « صبا بیده » نام نهاده و « دیوان ثانی » را که زمان اظهار عشق « شاطر جلال » در سلک نظم کشیده بد « جلالیه » موسوم ساخته و « دیوان ثالث » [ را ] که در حالت جوانی بترتیب و تصحیح آن پرداخته بد « شباییده » اتساع داده و دیوان قصاید حضرات ائمه علیهم السلام و مدایح سلوک نیز جمع نموده قریب به هشت هزار بیت ، و « رساله معنیات و تواریخ » نیز نوشته . غرض که کثرت مهارت و مهارت آن جناب در فن شعر و دقایق آن چنان است که در وصف هیچ احدی نیاید و زبان سخن سرا بوضوئی آن وفا نماید . چه طبعش میزان افکار است و سلیقه اش معیار اشعار ، و در فن شریف انشاء نیز کمالی بیش از وصف دارد و قدرت و مهارت آن منشی شعرا در تهریر مدحیات و تقریر حالات درجه بی یافتند که بیسان فصحا توضیح آن را از جمله محالات میشمارد . مجملاتی شائبه تکلف و غائله تصانیف هر چند تعریف و توصیف مشارالیه در فن شاعری و سخن سازی و صنعت شعر و نکده پردازی کنند ، از شیوه سبائقه و اغراق دور است . چنانکه هیچ احدی را از اهل تمیز و انصاف ، در این معنی مجاز سخن و مجمل دغدغه نماند و لهذا باین رباعی اختصار کرده میشود :

از طبع تو تا بشاقتناضای سخن نامد گهری برون ز دریای سخن

زانگونه که بد رسول ما ختم رسول بر طبع تو ختم گشت انشای سخن . . . . .

سپس در حدود ۱۳۱۳ هجری یا شمست و هفت ورق بیست و پنج سطری از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات و معنیات و ترکیب بند « محتشم » را با انتخاب آورده است .

« تقی الدین » جز آنچه نوشت ، در مقدمه « دیوان محتشم » نیز بدینگونه

نوشت :

« . . . از سبای سن شد و تمیز الی یومنا هذا که اکثر عمر عزیز خود را بمطالعه

اشعار شعرا و صحبت بهجت اثر بلغای فصاحت انما مصروف ساخته ام ، و پیوسته نظر امتیاز بر احوال و اطوار ایشان گماشته ، تا فی الجملة وقوفی بر غث و سمین سخن دست داده و اندک اطلاعی بر حالت شعرا و تمیز سخنان اکابر فضلا اتفاق افتاده ، نه مانند آن جناب شاعری بر مسند تمکین و صلاح و سجاده تقوی و فلاح مشاهده کردم ، و نه نظیر اشعار مشارالیه شعری بدرستی بیان و سلامت عبارت از نقصان و لطافت انشاء و متانت الفاظ در هیچ دیوانی دیدم .

جز در آینه و آبش نتوان دید نظیر جز در اندیشه و خوابش نتوان یافت بدل !  
و بی شائبه تکلف و غائله تصلف تا دبدبه « خاقانی » و طنطنه « خسروی » فرو نشسته ، چون او فصیحی به جامعیت سخن در ملک سخنوری بر نخاسته و تا بوستان نکته پروری سر سبز شده ، چون او بلبلی به هزار دستان در ترنم در نیامده . مدح و منقبت ذات کامله اش دیباچه هر دیوانی است ، و نعت محمدرت صفات شاملش مذکور هر زبان ، « منظوماتش » مظهر معانی بکر ، « مشوراتش » شمع غرایب فکر ، « غزلیاتش » مروح روح دلشدگان . و « قصایدش » مزین مجالس و منیر خواطر سلاطین و خواقین زمان ، « رباعیاتش » فایده بخش اخوان الصفا ، « مقطعاتش » مانده رسان اهل وفا ، « تواریحش » نوعروسان حجله خواطر ، « معنیاتش » پرده نشین حجره ضمائر . . . . . فضلالی زمان و شعرای جهان او را استاد علی الاطلاق خوانده اند ، و اعظام دوران خدمتش را « ملک الشعراء » نوشته اند . . . . .<sup>۱۰</sup>

« امین احمد رازی » صاحب « تذکره هفت اقلیم » که در سال ۱۰۰۲ ه . ق تألیف آن را پایان برده است ، نوشته : « مولانا محتشم از شعرای معروف این عصر و زمان بوده و بر منبر شعر خطیبی جاری لسان و برگلبن شاعری عندلیبی خوش الحان . . . »<sup>۱۱</sup> آنگاه اگرچه قصاید این شاعر سخندان را بر غزلیات وی ترجیح نهاده است ، چون در حین تحریر از قصاید او چیزی نیافته ، بیست و چهار بیت از غزلیات « محتشم » را منتخب داشته است .

« صادق افشار » ، در « تذکره مجمع الخواص » که قدیمیترین نسخه آن در سال ۱۰۱۶ ه . ق کتابت شده است ، با همان لحن تند و هزل آلود خاص خود

چنین نویسد: «مولانا محتشم» از «کاشان» است و بسیار شهرت دارد. شخصی صاحب سامان و اکابر نشان بود و گویا بعلت عدم مسافرت بود که در آداب معاشرت قدری بی تجربگی داشت...»<sup>۱۲</sup>.

سپس نه بیت از غزلیات وی را برگزیده است و باز از طعنه زدن روی در نکشیده.

«ابوالقاسم بن ابو حامد بن نصر بلیانی انصاری کازرونی» که در «کاشان» با «محتشم» دیدار کرده است، در «سلم السموات» مؤلف بسال ۴۰۰ هـ. ق نگاشت: «مولانا محتشم»، از اعیان «کاشان» بود و پسندیده خواص و اعیان، در سبادی حال کسب بعضی مقدمات علمی در «شیراز» نمود و در منتهی گوی سبقت و تفوق از اکثر شعرای «عراق» ره بود. در ۹۹۱ هـ که این بنده از «فارس» متوجه «آذربایجان» بود، در «کاشان» صحبت او دست داد. و فوت او در آن نزدیکی اتفاق افتاد...»<sup>۱۳</sup>. در این کتاب، پنج بیت از غزلیات «جلالیه محتشم» و دو بیت از «دیوان غزلیات» او منتخب شده است.

«تقی الدین حسینی اوحدی بلیانی صفاهانی» متخلص به «تقی» که با «محتشم» در «اصفهان» دیدار کرده است، در تذکره بزرگ «عرفات العاشقین» که بسال ۱۰۲۲ هـ. ق در «آگره هندوستان» به تألیف آن آغاز کرده و در سال ۱۰۲۴ هـ. ق در همانجا آن را بیابان برده است، «نویسد: «مظهر عزت و احترام، صاحب ثروت و احتشام، شاعر کامل فطرت عالی فطنت، استاد جامع با متانت و رزانت، افصح فصحا، ابلغ بلغا، ارشد الزمان، امجد الاعیان، حکاک جواهر معنی تراشی، «مولانا محتشم کاشی»، از محتشمان اقلیم فصاحت و محترمان بارگاه بلاغت، استاد کارگاه سخندانی، صدرنشین بارگاه معانی، و نزد سخن فهمان در شاعری بی عدیل، و نزد شعرا در سخن سنجی بی بدیل، همیشه نقد سخنوران بمیزان ادراک او سنجیده شدی... از اول «شاه طهماسب» تا ظهور «شاه عباس» در ایران باستانی در شاعری مقبل بوده و همیشه پای فطرت در رکاب مکرمت داشت و از همگنان متفرد و مستثنی بوده و شهرتی که او در زمان حیات خود کرده هرگز

هیچ شاعری را از متأخرین دست نسلداده است [۱۶۸].

\*\*\*

اما آنچه در احوال او باید گفت و دیران روی سوزان است، آنکه:

## ۱- پدر و خاندان

نام پدرش همچنانکه تذکره نویسان نوشته اند، در دیران بیابوده است، «میراحمد» بود؛ و چنانکه پیداست، از اواسط الناس «نشان» بوده، پدر «محتشم» جز ساده تاریخ مطعیری آنده برای در گذشت او بروده است، در آثار خویش یاد دیگری از پدر یا خانواده و پیاکان خود نگرفته، و چنانکه پدر یا کسان وی دارای پایگاه و جاه و نامی بودند، دست کم در ساده تاریخی ساده برای وفات پدر ساخته است، از این باب بیانی میسرود و جای بی سخن بسود، اینک آن ساده تاریخ:

والسمن «خواجه میراحمد» که بود از اعتقاد (رشته) میر امیر المؤمنین حیل السمن با کناه بیحد از دنیا چو رحلت میسرود... داشت از آن شفیح السمنین لاجرم تاریخ فوتش هر آنه کرد از من سؤال... (محتشم) میر امیر المؤمنین (۱۰۰۲ ه. ق.)

بنا به اظهار دوست فاضل ارجمندم، آقای «مجتبی نبش افشانی»، سوار «خواجه میراحمد» پدر «محتشم» در ایوان شرقی بقعه «امام زاده عطاءبخش» در دروازه «اصفهان» شهر «کاشان» است، و کور وی در کنار کور «طاهرآتش» و بر روی آن سنگ مرمری تقریباً، بر تال «سلسلی سیرفرزاده شده است» از خاندان «محتشم» دسنانی که شناخته شده است، یکی برادرش «عبدالغنی» و دیگری فرزند خردسال «عبدالغنی» است که بهیچسبام خود از این سردو یاد خواهیم کرد.

## ۲- تحصیلات و حرفه

«محتشم» پس از تحصیل مقدماتی علوم روزگار خویش، برای بدست -

آوردند روزی و کثرت آن بد « شعربافی » پرداخته است و ظاهراً دستکامیهای متعدد داشتند و نفوذ با دانشمندی، تجربه، بفروش دست آوردنهای « شعربافی » روز میگذاشته است. حرفه بیشتر مردم « کاشان » از روزگار قدیم نساجی بود و بافنده هر نسوج مشهور را شعر از ابریشمی یا نخی در این شهر « شعرباف » میخواندند و با آنکه در پنجاه صنعت میان اعیان صنعت « نساجی بافی » در « کاشان » پیشرفت کرده است و آثار « شعربافی » به نامت روی کار آمدن ماشین در حال زوال است ، هنوز جداها کارگاه « شعربافی » ابریشم و پارچه نخی و مخمل در « کاشان » دائر است. و این صنعت در دست دو طبقه است : نخست کارگران که بافنده منسوجاتند و دیگر استادان که متخصصین این فن و دارنده کارخانه و دستگاه و صاحب سرمایه و فروشنده منسوجاتند. این طبقه مواد اولیه ، یعنی نخی و ابریشم ، را از بازرگانان خریداری میکنند و بافندگان را بدیشان میفروشند. شغل « منسجم » نیز در آغاز کار « شعربافی » بوده و چنانکه از ایات زیر پیداست . از طبقه استادان بشمار میرفت :

از فطرتی است که در سکایت از محضن مالیات بدرگاه سلطان فرستاده :

مشکلی دارم ز دست درخشم فروخت ، ولی

مشکلی آسان گستا در دست ششاه کامگار

پیش از این در شاعری حاصل نمیشد یک شعر

در ضرورت کرده بود « شعربافی » را شعار

میگذاشت از جمله اوقاتی ، ولی پیوسته بود

و آن تاجر در میان و مال دیوان بر کنار

و روز از نسیبدهی است که در ستایش « امیر قاسم بیگ طیب » گفته و بد

« هندوستان » فرستاده :

ای چه شورشید با شراق مال « چند بود روز ارباب سخن تیره مثال شب داج ؟ !

آنکه طبعش مثل روی شکاف در شعر « شعربافی » کند از واسطه مایحتاج ! ! !

وی وقتی بود در این شغل متروطن و ورشکست نمیشود و از ایات قطعه مذکور وی

برمیآید که یاران وام او را پرداخته‌اند و به دستگاهش رونقی داده :

وام چون از حد گذشت و راه سودا بسته گشت

برشکستم من، وزین درهم شکست آن کار و بار

وین بترکز حرف تحصیل این زمان خود میکند

نغمه خارا گذر هر لحظه بسر گوشم گذار

من که تا غایت بامیسد خدیو نسامور

قرض خواهان دگر را کرده‌ام امیسدوار<sup>۱۹</sup>

### ۳- مسافرت‌های او

« محتشم » روزگاری دراز از زندگانی خود را مبتلی بدرد پا بوده است و گاه آن چنان بیماری بروی چیره میشده است که از دیدار بعضی امرا و حکام که بسسه « کاشان » می‌آمده‌اند و ناگزیر می‌بایست از آنها دیدن کند، نظماً عذر خواسته و به « لنگی » پای خود پوزش آورده است. و بهمین روی از سفرهای خارج ممنوع بوده و حتی ستایشهای خویش را بر شاه و شاهزادگان بهمراهی پیک میفرستاده است. از قصیده‌یی است که هنگام ورود « محراب‌یگ » که گویا حاکم « کاشان » بوده است، سروده :

سپهر منزلتا ، بهر عذر تقصیری عریضه‌یی است رهی را بخدمت نواب  
دسی کز آمدن موکب سبک جنبش شد این زمین چوسپهر از نجوم زینت یاب  
من فسادۀ بیقدرت گران حرکت که پای جنبشم از یخت خفته بود بخواب  
بعلت دگرم نیز عذر لنگی بود که بسته بود رهم را بر آن خجسته جناب  
اگرچه خسته و بیمار آمدن بدرت نبود نزد خرد خارج از طریق صواب  
ولی ز غایت آزار بود در جنبش ز جز و جز و تنم موجب هزار عذاب...<sup>۲۰</sup>  
از قصیده‌یی است که در ستایش « شاه اسماعیل ثانی » گفته است :

من که میسوزم چو می آرم ظهورت در ضمیر

من که میمیرم چو می آرم حدیثت بر زبان



همچو نرگس روز و شب بردیده دارم آستین  
بسکه میرانم سرشک از دوری آن آستان  
وه چه دوری، اینکه از بیماری ده ساله هست  
رخش عزمم ناروا، پای تـسـرـدـد ناروان  
گر بدل این داغ بيمرهم بماند، وای دل !  
وربجان این درد بیدرمان بماند، وای جان !!

در ستایش « حیدر میرزا » فرزند « شاه طهماسب » گوید :  
فغان که پای رسیدن بدان جناب ندارد ز دست رفته ضعیفی، بگل فروشده پایبی  
دو پیا اگر چه بیک سوزه کرده شخص توجه کجارود، چکند ره سپر پپای عصائی<sup>۲۲</sup>  
از قصیده بی است که در مدح « حمزه میرزای صفوی » سروده :  
پادشها، سرورا، گرز طواف درت  
از دگران بساز مانسد «محتشم» ناتوان  
واسطه این است، این، کز شمش کرده است  
دهر بلیت گمار، چرخ اذیست رسان  
خسته و مشکل علاج، کم زرو پر احتیاج

راجل بی دست و پا، مفلس بی خانمان<sup>۲۳</sup>  
تنها سفری که « محتشم » رامسلم است، مسافرت اوبه « اصفهان » است که  
به هنگام مرگ « ضمیری اصفهانی »<sup>۲۴</sup> برای شرکت در سوگ اوبه آن شهر رفتند است.  
و « نصرآبادی » مؤلف تذکره در ترجمه حال « حکیم شفائی » بمناسبتی در این باب  
گوید: « ملا محتشم » جهت آب و آتش دادن « ملا ضمیری » به « اصفهان » آمده بود<sup>۲۵</sup>  
تاریخ این سفر آشکار نیست، ولی از ایات زیر که در دیوان خطی « محتشم »  
کتابخانه شادروان « پرتویضائی » شاعر آزاده مرد فقید معاصر، آمده است، چنین بر  
میآید که : برای آستان بوسی شاه و دیدار شاهزادگان که ستایشگرشان بوده است،  
به « اصفهان » رفته و به منظور خود رسیده است :

«سختشدم» را بود اسمی بی‌سهمی در جهان

تا قضا زداحتشاشش نوبت اندر «اصفهان»

ساکنم جایی که اینجا از دوام عشرتش

«فقر» بی‌وقر و «فنا» بی‌نام و «عسرت» بی‌نشان

آسمان بگشوده بر رویم در رزقی که من

روزی اهل زمین را می‌توانم شد ضمان

بسکه طفل آرزویم را بنوبت میدهند

پرورش در میدان لطف، این بنده پرور خسروان<sup>۲۶</sup>

و نیز دو قاعده در دیوان وی بنظر رسید که ظاهراً در «عقبات عالیات» ساخته است،

ولی تاریخ این مسافرت معلوم نیست. یکی از آن دو قاعده در منقبت «حضرت امیر

المؤمنین علی بن ابیطالب» (ع) است، در ۳ بیت؛ و دیگری در منقبت «حضرت امام

حسین» (ع)، در ۴ بیت؛ که بترتیب چندبیتی از هر دو قاعده را ذیلاً می‌آوریم:

ای نثار شام گیسویت خراج «مصر» و «شام» هندوی خال تراحد «یوسف مصری» غلام

یافتم دی رخصت طوف ریاض عارضش زد صبا زان گلستان بوی بهشتم بر شام

روضه بی دیدم چو جنت، جنت از وی برده فیض چشمه بی دیدم چو کوثر، کوثر از وی جسته کام

سویت این ایات سست آورده و شرمنده ام زانکه معلوم است نزد چه هری قدر رنجام<sup>۲۷</sup>

× × ×

این زمین پر بلا را، نام دشت «گرد بلا» است

ای دل پیدرد، آه آسمان سوزت که جاست؟!

این بیابان قتلگاه میدلب تشنه است

ای زبان وقت فغان، وی دیده هنگام بکاست

این قضا دارد شناسوز از آه مظلومان اگر

گر زدود آه ما عسالم سیه گردد رواست

این مکان بوده است روزی خیمه گاه اهل بیت

کز حباب اشک ما امروز گردش خیمه هاست

نشستی عمر «حسین» اینجا بزاری گشته غرق  
 بهراشک ما در این غرقاب، بیطوفان چراست؟!

اینک اینک ، قبهٔ پرنور کن نزدیک و دور  
 پرتو گیتی فروزش گمراهان را رهنماست

اینک اینک ، حایر حضرت ، که در وی متصل  
 زائران را شهپر روحسائیان در زیر پاست

اینک اینک ، سدهٔ اقدس که از عز و شرف  
 قدسیان را مسلحاً و گروهبانان را ملتجاست

اینک اینک ، مرقد انور ، که صندوق فلک  
 پیش او با عدد هزاران در و گوهر بی بهاست

اینک اینک تاجیسه گساره خسرو و الا سریر  
 کاستان رو ب درش را ، عرش اعظم متکاست

اینک اینک ، زیر گل ، سرو گلستان رسول  
 کز شم نخل بلندش قامت گردون دوتااست !!

پادربین «مشهد» بحرمت نه ، که فرش انورش  
 لاله رنگ از خون فرق نور چشم «مرتضی» است

دوست را گر چشم از این حسرت نگرید، وای وای!  
 کز تألیف دشمنان را بر زبان و احسرتااست !!

ای دل اینجا کعبهٔ وصل است، بگشا چشم جان  
 کز صنایع هر خشت آن آینه گیتی نماست

زین حرم دامن کشان مگذر اگر غافل نهی  
 کاستین حوریان ، جاروب این جنت سراست

رتبهٔ این پارچه بنسگر کسه زیر قبه اش  
 کافر چند ساله را چشم اجابت از دعاست ....

یا امام الخائفین ، اینجاست پناه آورده ام  
 وز تو مطلوبم حمایت ، خاصه در روز جزاست  
 یا « ابا عبدالله » اینک تشنه ابر کرم  
 از پی یک قطره پویان برب بجز سخاست ...  
 یا ولسی الله گدای آستان « محتشم »  
 بر در عجز و نیاز استاده بی برگ و نواست  
 مدتی شد کز وطن بهر تودل برکنده است  
 وز ره دور و درازش رو در این دولت سراسر  
 دارد از درماندگی ، دست دعا بر آستان  
 وز قبول تست حاصل آنچه او را مدعاست  
 از هوای نفس عصیان دوست ، هرچند ای امیر  
 جالس بزم گناه و راکب رخس خطاست  
 چون غبار آلود دشت « کربلا » گردیده است  
 گرد عصیان گردمانش بیفشانی رواست<sup>۱۸</sup>  
 در قصیده بی که در یکی از جنگهای متعلق بکتابخانه شاعر استاد فقید « وحید دستگردی »  
 دیده شده است ، ولی در « دیوان محتشم » چاپ « هند » و چاپ « تهران » نیامده ، پیدا است  
 که « محتشم » قصد سفر « خراسان » داشته ؛ ولی یقین آشکار نیست که این  
 مسافرت انجام یافته است یا نه . این ابیات از آن قصیده است :  
 سوی غربت از وطن با چشم گریان میروم      وزیریشانی چو باد افتان و خیزان میروم  
 تا آنجا که گوید :  
 گریه گویم میروم بر عرش اعظم ، دور نیست      چون بدر گاه « شهنشاه خراسان » میروم .  
 اگرچه ترکیب بند چهارده بندی « محتشم » ، در مدح امام ثامن ضامن « علی بن  
 موسی الرضا » علیه التحية والثناء که بهمین عنوان در « دیوان » طبع « تهران » « محتشم »  
 آمده است ، تا حدی زیاد مؤید انجام این سفر تواند بود .  
 بنداول این ترکیب بند بانتخاب آمد :

میکشد شوقم عنان، باد این کشش در ازدیاد  
 تا شود تنگ عزیمت تنگ بر خنگ مراد  
 گر چو من افتاده‌یی زان جذبه آگاهم که او  
 هودج خاک گران جنبش نهاد بر دوش باد  
 ای عماری کش ، بزور سیل او بازم گذار  
 کاین عماری ساریان بر نایه نتواند نهاد  
 با توجه یار شوای بخت و در را هم فگن  
 کاین گره از کار من یک دست نتواند گشاد  
 نی تحرك ممکن است و، نی سکون از من که هست  
 ضغنم اندر ازدیاد و ، شوقم اندر اشتداد  
 چند چون بی تمشیت بی اعتماد است ای فلک  
 از توامداد، از من استمداد و، از بخت اجتهاد  
 در چه وادی؟ در سپیل رشحه بخش سلسیل  
 دافسع سوز جحیم و شافسع روز معاد  
 شاه تخت ارتضا ، یعنی سمی « مرتضی »  
 سبط « جعفر » اشرف ذریه « موسی » « الرضا »<sup>۲۹</sup>  
 و ایات بسیاری در دلالت بر این سفر در دیگر بندها هم می توان جست .

#### ۴ - ممدوحان محتشم

**الف - شاه طهماسب صفوی ( ۹۳۰ - ۹۸۴ هـ . ق ) - « اسکندریگ منشی »**  
 صاحب « عالم آرای عباسی » در ذکر احوال شاعران دوره « شاه طهماسب » نوشت :  
 « از طبقه علیّه شعراء که ناظم مناظم سخن پیرایی و پیرایه بندان سلسله معنی آرای اند ،  
 در آن هنگام در اردوی معلی و ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت  
 گستر بیشمار بودند . در اوایل حال « حضرت خاقانی جنت مکانی » [ را ]<sup>۲۰</sup> توجه تمام  
 بحال این طبقه بود . چند گاه « سیرزا شرف جهان » و « مولانا حیرتی » از هم صحبتان

بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند ، و سرافرازان سرافرازانند در بزم معروضات  
 و نهی از منکر مبالغه عظیم میفرمودند ، چون این طبع ، خدا را زین استخوانی که بر سوار  
 زمره اتقیانمیدانستند ، زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قلم و  
 قصیده نمیدادند . - «مولانا هجتم کاشی» قصیده بی غرض در وصف آن هجتم شاعر است که دیگر  
 در مدح مخدومه زمان شهزاده «پریخان خانم» بنام آورده از زبان «فرستاده»  
 بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت . «شاهجه» همان سرافرازان است که در این  
 که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلاینند ، قصاید در شان «سرافرازان» و «ایمان»  
 «ائمه معصومین» علیه السلام بگویند . «مداول» از ابواب است که در این  
 ما توقع نمایند ، زیرا آنچه بنکر دقیق و معانی بلند و استعاره های دور از نظر در  
 بلاغت در آورده بملوک نسبت میدهند ، به سرفرازان و سرافرازان است .  
 اکثر در موضع خود نیست . اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند ، شأن عالی نشان ایشان  
 بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است ، غرض از جمله مولانا اشعار از جانب  
 اشرف نیافت . چون این خبر به مولانا رسید ، عذر بنام معروض مولانا معین کاشی است  
 که در شأن حضرت شاه ولایت ، سلطان سریر بادشاه ، در پیشگاه نظام عالی و در  
 ازاله الهام الهی ، و دست سخنوران زمان از دامان آن برون ، مولانا گفته بخدمت در  
 صله بی لایق یافت ، شعرای پایتخت شمایون شروع در ستایش گویی کرده ترسیم  
 پنجاه شصت « هفت بند » غرض بتاریخ معروض غرض در آورده شد ، و در یکی پنجاه و  
 صله سرافراز گشتند» ۳۲ .

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« هجتم » سه قصیده در ستایش «شاه طایع» در روز ولادت ، «سلسله» در زیر  
 زاعم بر عذار نازکش زلف آنچنان لرزه  
 ( در چهل و چهار بیت )  
 صد شکر کز شفای شهنشاه نامران  
 نبودد ایمن و آمان در بر جوان  
 ( در شصت و هشت بیت )  
 تا بدن دستگاه جان باشد  
 نماند دست نهادن آنی  
 ( در پنجاه و هفت بیت )

لیا « فرزندان «شاه طهماسب» - همگی به ستایش شاعران علاقه مند بودند و «سختش» در استیلا و بندگی در ستایش «حمزه میرزا» (م/ ۹۸۴ ه. ق) و «اسماعیل میرزا» (شاه اسماعیل ثانی ۹۹۶ - ۱۰۱۳ ه. ق) و «محمد میرزا» (سلطان محمد خدا بنده ۱۰۱۳ - ۱۰۲۹ ه. ق) و «حمزه میرزا» (ت ۹۷۴ - ۹۹۴ ه. ق) (فرزند «سلطان محمد واز» و «پروین» دختر «میرزا محمد» م/ ۹۸۵ ه. ق) دختر «شاه طهماسب» است. پروین خانم، خانم «شاه محمود مشرق» بسیاری از دانشمندان و شعرا بوده است و بنا بر نوشته «محمود بن» این «تفاوت» همین نظری «در تفاوت آثار فی ذکرا الاخیر» (ص ۷۰ در «دیوان طهماسب» در «تاریخ» تمام بکلام موزون داشت و «احیاناً اشعار طرح میفرمود و شعرا را از آن برای تمجید آن تکوین میفرمود». وقتی هشتاد غزل از «دیوان ملا جامی» انتخاب کرده به «سلطان محمود» بولافه «حشتم کاشی» فرستاد. وی آن غزلها را جواب گفته با «محمود بن» که «این شاهزاده خانم ارسال داشت و از اورعایت دید». شاعران «محمود بن» (دیوان شعرا را خواسته است و «محتشم» در ضمن دستاورد «شاه طهماسب» و «فرزند» فرستادن بقیه آن، قصیده بی در ستایش وی سروده است و در «تاریخ» میگوید:

ایها گل چین خیزد روی شاه شو چین تو  
سخن رسانده به معجز کمینه نغمه سرایی  
دستی کشد در اسب ناله زنده سگ و بعلی  
بمن رساند در ابلاغ اهتمام نمایی  
دوازدهم بی اختیار از غم و کرمی  
مدد ز ناطقه جویی. زبان بمدح گشایی  
دو چیز است که هر چند سخن از آنها  
چو درد بنده نبودش بهیچ درد دوائی  
یکی که آنگاه بجز «محمود بن» در میان  
کند فکر می طلبد آن مهم و، فکر رسایی  
یکی که هر چند در «تاریخ» ز طلب  
تمام بود، نبودش ز خط لباس صنائی...  
ز پرتو نظر تربیت بقصد و بهائی  
معرفی میرسد البته بی قضا و بلائی

دیگر «محمود بن» است در ستایش شاهزاده «حمزه میرزا» و در آن ایاتی است که از «دیوان طهماسب» در «تاریخ» «محمود بن» در کتابخانه این شاهزاده بوده است: «دیوان ثانی» غزل «محمود بن» است. زیب کتابخانه نواب کامیاب

آرند اگر بمجلس عالی و یک غزل  
 ظاهر شود که لاف و گزافی نبوده است  
 حال از برای شاهد آن دعوی این غزل  
 خوانند حاضران سخن سنج از آن کتاب  
 این حرف شاعرانه که شد گفته بی حجاب  
 شد ضم باین قصیده نه بوجه انتخاب:

\*\*\*

ای زیرمشق، سرخط حسن تو آفتاب  
 بس نقش خامه زیرو زبرگشت تا از آن  
 عکست که جای کرده در آب ای محیط حسن  
 می بیندت مگر که چنین دارد اضطراب...؟! <sup>۳۷</sup>

\*\*\*

«محتشم» در جلوس «شاه اسماعیل دوم» و «سلطان محمد خدا بنده» دو قصیده  
 بلند ممتاز و تمام تاریخ ساخته است، بترتیب به مطلعهای زیر:

مژده ای اهل زمین، کاقبال برهفت آسمان  
 کوس دولت زد بنام خسرو صاحبقران <sup>۳۸</sup>  
 ( در شصت و چهار بیت )

یارب از عز الهی قرنها دارد نگاه  
 جای شاهان جهان «سلطان محمد پادشاه» <sup>۳۹</sup>

رباعیات ششگانه محتشم در جلوس «شاه اسماعیل دوم» - «محتشم» بهنگام  
 جلوس این پادشاه، شش رباعی تمام تاریخ ساخته است که از آنها ۱۱۲۸ ماده تاریخ  
 در سال بتخت نشستن وی ( ۹۸۴ هـ. ق ) استخراج میشود. اینک آن شش رباعی:

می شد چو ز صنع رازق پاک جلیل  
 هر ملک و تجمل که اهم بود، از لطف  
 ملک و سلک و فلک بدار تحویل  
 دهر آن همه افکند بشاه اسماعیل

\*\*\*

میگرد چوسکه حی صاحب تنزیل  
 سکه چو رسانیسد بتمییز ملوک  
 نقدی که بود عیارش از اصل جلیل  
 فرق که و مه داد بشاه اسماعیل

\*\*\*

در تکیه گه واسع این بزم جلیل  
 اندردم امتی ساز با سعی جمیل



چون درك يكايك ازشهان بيند دور      فوق همه باد درك شاه اسماعيل

\*\*\*

ازملك ملوك مادرين بيت جليل      كاراسته صد بلسده زآين جميل  
هرگنج كز آبادي گيتي و دهور      گرد آمده باد وقف شاه اسماعيل

\*\*\*

اين ساعي اگر چه باشد ازحسن قليل      بي دانايي و راه علم و تحصيل  
درهر فنيش لابد از اهل جهان      دانند بلاف مسهر شاه اسماعيل

\*\*\*

آن راه كه از حال سهيلي است جميل      از ميل دراو به كه نسايم تعجيل  
كاشوب و نوای فرح نو در دل      افكنده طربنامه شاه اسماعيل<sup>۴۰</sup>

«محتشم» خود در حل رباعيات فوق اين قطعه را سروده است :

از اين شش رباعي كه كلکم نگاشت      براي جلوس خديو جهان  
هزار و صد و بيست تاريخ از آن      قدم زد برون، هشت افزون بر آن  
بدين سان كه از هر دو مصرع زدند      بهم خالداران<sup>۴۱</sup> دم از اقتران  
چوشد اين چهار اقتران در عدد      هزار و صد و چار مطلب عيان  
زهر مصرعي نيز بروی فزود      يسكي از تواريخ معجز بيان<sup>۴۲</sup>

حل رباعيات بدین طریق است كه بی نقطه مصراع اول با ديگر مصراعها بيست -  
وسه تاريخ و همچنين بی نقطه مصراع دوم با ديگر مصراعها بيست وسه ؛ و بدین  
طریق تا پايان پذيرد ، دويست و هفتاد و شش ميشود و همچنين نقطه دار هم دويست -  
و هفتاد و شش است و بی نقطه با نقطه دار ... غرض آنكه چهار صورت دارد . هر  
يك دويست و هفتاد و شش كه ۱۱۰۴ تاريخ ميشود . مصراعها هم كه سراسر تاريخ  
است ، بيست و چهار عدد است . اگر افزوده شود ، مجموع آنها ۱۱۲۸ تاريخ  
ميشود . براستی رنجی بيهوده برده و معنی و مفهوم شعرا فداي درست آمدن تاريخ  
نموده و چون نسخه نويسان هم خطا کرده اند ، باصورتی كه رباعيتها را آورده ايم از اين  
كار نبايد چشم داشت بدست آوردن نتیجه بي درست داشت .

« میرزا احمد وقار شیرازی » ( م / ۱۳۹۸ هـ . ق ) فرزند « میرزا محمد شفیع وصال شیرازی » ( م / ۱۳۶۲ هـ . ق ) . که پدر ویسر هردو از شاعران گرانمایه و خطاطان بنام و دانایان گرانقدر روزگار خود بوده‌اند ، بخواست « فرهاد میرزا » ( م / ۱۲۰۵ هـ . ق ) رساله‌ی فاخرانه در شرح استخراج این ماده تاریخیها از رباعیات ششگانه نوشته است که در « مجله ارمنان » سالهای چهاردهم و پانزدهم بطبع رسیده <sup>۴۳</sup>

\*\*\*

« محتشم » در مورد ستایش شاهزادگان صفوی ، درباره « پریخان خانم » ، از جهت توجه خاصی که این شاهزاده خانم بوی داشته ، و در خصوص « حمزه میرزا » ، از بابت دلیریایی که این شاهزاده در میدانهای جنگ نموده و مردی بتمام معنی جنگاور و سلحشور بوده است ، بیشتر هنرنمایی کرده .

**ج - شاه عباس بزرگ ( ۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ . ق )** - « محتشم » را در ستایش این شهریار گرانقدر تنها یک قصیده است بدین مطلع :

شد « عراق » آباد روزی کز « خراسان » شد روان دوش بر دوش ظفر ریات شاه نوجوان <sup>۴۴</sup>  
( در شصت و شش بیت )

چرا که در همان سال بتخت بر آمدن این شهریار نامدار در گذشته است .

**د - معاریف رجال و امیران دربار صفوی** - « ابوالقاسم بیگ وزیر » - « میرزا شاه ولی » - « میرزا عبدالله جابری » - « سلطان خلیل ولد اسمعال خان » - « ولیخان سلطان ترکمان » فرزند « محمد صادق ترکمان » - « میرزا محمد وزیر » - « میرزا لطف الله اعتماد الدوله » - « میرزا محمد کججی » - « محمد امین سلطان ترکمان » - « خواجه معین الدین احمد شهریاری » - « یونس بیگ بن محمد خان ترکمان » - « مرشد قلیخان استاجلو » - « جمشید خان والی گیلان » - « اعتماد الدوله میرزا سلمان جابری » - « محمد خان ترکمان » - « امیر شمس الدین کرمانی » - « سحراب بیگ » - « محمد امین خان ترکمان » - « محمد مؤمن سلطان ترکمان » - « فرهاد بیگ غلام حاکم دارالسلطنه اصفهان » - « سلطان حسن » - و از علما « شیخ عبدالعالم » را ستایش کرده است .

## ۵- روابط محتشم با دربار هند و بزرگان هندوستان

پیوستگی تاریخی «ایران» و «شبه قاره هندوستان» (پاکستان و هندوستان) ریشه‌ی بس کهن و نیرومند دارد و نژاد و زبان واسطیر هند و ایرانی از قدیمترین روزگاران یکی است و مردم این هر دو سرزمین از بسیاری جهات یکتا برآمده‌اند و بخصوص از دوران «سلطان محمود غزنوی» (۳۸۸ - ۴۲۱ ه. ق) روابط سیاسی و اقتصادی و ادبی میان «ایران» و «هندوستان» پدید آمد. تسلط «محمود» بر «گجرات» و «سواحل بحر عمان» و بسط اسلام در «هند» و انتقال «پایتخت غزنویان» به «لاهور» در عصر «خسروشاه بن بهرامشاه غزنوی» (۵۴۷ - ۵۵۵ ه. ق) چنان کرد که ایرانیان بخش بزرگ این سرزمین را چون مین خویس انگارند و آزادانه بدانجا آمد و شد کنند. «غزنویان» در حدود یکصد و هشتاد سال (تا سال ۵۸۲ ه. ق) در آن دیار فرمانروایی کردند و در دولت ایشان ارتباط مادی و معنوی میان «ایران» و «هندوستان» فزونی گرفت. بقول «محمد قاسم شاه استرآبادی» صاحب «تاریخ فرشته» شهر «غزنه» بروزگار «سلطان محمود» بصورت شهری هندی درآمده بود. زیرا نزدیک به دویست هزارتن از مردم «هندوستان» در آنجا میزیستند<sup>۴۰</sup> و از سوی دیگر شهر «لاهور» مرکز قدرت «غزنویان» در «هند» اندک اندک تبدیل به «غزنه کوچک» شد. و پس از آنکه شهریاران غزنوی از «غزنه» به «لاهور» شتافتند، نهایت کوشش را در راه نگاهداری سنت‌های فرهنگی دربار «محمود» بکار بردند و از جان و دل به بسط هنر و ادبیات «ایران» در «هندوستان» پرداختند و سخاوت ایشان شاعران «خراسان» و دیگر نواحی را به «هندوستان» می کشید. بدانگونه که شهر «لاهور» از افزونی دانشمندان و هنرمندان بخش‌های گوناگون جهان اسلامی بویژه «ایران» بخود بالیده است.

بعد از «غزنویان» نیز سلاله‌های گوناگون ایرانی و اسلامی بر بخش‌های پهنای از «شبه قاره هندوستان و پاکستان» با جانبداری از فرهنگ و تمدن ایرانی و ادب فارسی حکومت راندند.

در سال ۵۸۷ ه. ق « شهاب‌الدین - معزالدین محمد غوری » ( ۵۶۹ - ۶۰۲ ه. ق ) بشمال « هند » حمله برد و در حدود سالهای میان ۵۸۸ و ۵۹۵ ه. ق قلمرو خویش را باتسخیر « گجرات » توسعه داد و در سال ۵۹۲ ه. ق به تخت و تاج « دهلی » دست یافت و پایه گذار « سلطنت دهلی » شد. و در آنجا شرایط بسیار مطلوبی را برای رواج و توسعه فرهنگ و تعلیم و تربیت ایرانی فراهم آورد و « دهلی » از مراکز اصلی زبان و ادبیات فارسی گردید.

« سلطان محمد غوری » بعد از آنکه « هندوستان شمالی » را تا نزدیکی دهانه « رود گنگ » بگشود، بنده خویش « قطب‌الدین ایبک » را به نیابت سلطنت در « دهلی » گذاشت. و چون « محمد غوری » بسال ۶۰۲ ه. ق بقتل آمد، « قطب‌الدین » ( ۶۰۲ - ۶۰۷ ه. ق ) خود را پادشاه « هندوستان » خواند و نخستین سلسله مسلمان را که منحصراً در « هندوستان » حکومت رانده‌اند و به سلسله « پادشاهان مملوک » یا « ممالیک » ( ۶۰۲ - ۶۸۹ ه. ق ) مشهور است، بنیاد نهاد. شهریاران این سلسله، در طول حکمرانی خود، علاقه فراوانی به شعر فارسی ابراز کردند. « سلطان رکن‌الدین - غیاث‌الدین بلبن » ( ۶۶۴ - ۶۸۶ ه. ق ) و پسرش « محمد » مجموعه منتخبی از اشعار بزرگترین شاعران ادب فارسی گردآوردند که بر بیست هزار بیت بر میآید و از نیکوترین مجموعه‌های منتخب آثار شاعران نامدار شناخته شده است<sup>۴۶</sup>.

« ترکان خلجی » ( ۶۸۹ - ۷۲۰ ه. ق ) دومین سلسله پادشاهان مسلمان « دهلی » در « هندوستان » هستند. آنها قلمرو خود را به پشت کوه « ونیضا » پیش بردند و بر ولایت « دکن » نیز فرمانروایی یافتند. پس از ایشان « غیاث‌الدین محمد تغلق شاه اول » ( ۷۲۰ - ۷۲۵ ه. ق ) سلسله تغلقیه ( ۷۲۰ - ۹۳۰ ه. ق ) را بنیاد نهاد و چون اداره ولایت « دکن » از « دهلی » دشوار مینمود، شهر « دیوگیری » را در « دکن » بنیادتختی برگزید؛ و آنجا را « دولت‌آباد » نام نهاد. ولی برفع و دفع انقلاباتی که روی نمود، موفق نیامد؛ و بروزگار جانشینان او ولایات این شهریاری یکی پس از دیگری از حکومت مرکزی سلاطین

« دهلی » جدا گردید. و فرمانروایی ایشان منحصر بولایتی کوچک در اطراف « دولت آباد » شد.

حملة « امیر تیمور » ( ۷۷۱ - ۸۰۷ هـ . ق ) به « هندوستان » در سال ۸۰۱ هـ - ق شمال این کشور را به ویرانی کشید و بتجزیه « دولت اسلامی هند » انجامید و دولت‌های « سادات » ( ۸۱۷ - ۸۵۵ هـ . ق ) و « لودی » ( ۸۵۵ - ۹۳۲ هـ . ق ) بر بسیاری از سرزمینهای تحت فرمانروایی « تغلقیه » دست یافتند. و این سلسله اخیر با هجوم « ظهیرالدین بابر » ( ۹۳۲ - ۹۳۷ هـ . ق ) نواده « تیمور » به « هندوستان » بطور کلی از میان برفت.

جز سلسله‌هایی که گذشت. بعضی از سلسله‌های کوچک‌تر ولایتی « هند » چون: « حکام و سلاطین بنگاله » ( ۵۹۹ - ۹۸۴ هـ . ق ) و « سلاطین شرقی جونپور » ( ۷۹۶ - ۹۰۵ هـ . ق ) و « پادشاهان مالوه » ( ۸۰۴ - ۹۳۷ هـ . ق ) « غوریان » ( ۸۰۴ - ۸۳۸ هـ . ق ) و « خلجیان » ( ۸۳۹ - ۹۳۷ هـ . ق ) و « سلاطین گجرات » ( ۷۹۹ - ۹۸۰ هـ . ق ) و « سلاطین خاندیش » ( ۸۰۱ - ۱۰۰۸ هـ . ق ) و « سلاطین بنیمنی دکن » ( شاهان گلبرگه و غیره ) ( ۷۴۸ - ۹۳۲ هـ . ق ) و « عماد شاهیان » ( ۸۹۰ - ۹۸۰ هـ . ق ) در « برار » و « نظامشاهیان » ( ۸۹۶ - ۱۰۰۴ هـ . ق ) در « احمد نگر » و « برید شاهیان » ( ۸۹۸ تا ۱۰۱۸ هـ . ق ) در « بیدار » و « عادلشاهیان » ( ۸۹۵ - ۱۰۹۷ هـ . ق ) در « بیجاپور » و « قطب - شاهیان » ( ۹۱۸ - ۱۰۹۸ هـ . ق ) در « غلنکده »<sup>۴۷</sup> هر یک در قسمتی از « شبه قاره هندوستان و پاکستان » کم و بیش به بسط و توسعه فرهنگ اسلامی و ادب فارسی عمت گماشتند و در هنگام بلایا و فتن و تصاریف روزگار پناهگاه بسیاری از دانشمندان و فضلا و ادبا و شعرا شمرده میشدند. چنانکه در دوره وحشت بار « تاتار » گروهی از شاعران و دانشمندان ایرانی و بسیاری مردم از هر دست از « ماوراءالنهر » و « خراسان » و دیگر نواحی به « هندوستان » شتافتند. نمونه را یادآور میشویم که: « محمد عوفی » صاحب « لباب الالباب » و « جوامع الحکایات » و « قاضی منہاج الدین ابو عمر و عثمان بن سراج الدین جوزجانی » ( ت : ۵۸۹ سرگ بعد از ۶۵۸ هـ . ق ) صاحب « طبقات ناصری »

در این هنگام نزد « ناصرالدین قباچه » ( ۶۰۲ - ۶۲۵ هـ . ق ) حاکم «سند» رفتند و سپس در دربار «شمس الدین التتمش» ( ۶۰۷ - ۶۳۳ هـ . ق ) پناه گزیدند<sup>۴۸</sup> . به روایت « تاریخ فرشته » دربار « ناصرالدین محمود » پسر « التتمش » پناهگاه بیست و پنج شاعرزاده « عراقی » و « خراسانی » و « ماوراءالنهری » بوده است<sup>۴۹</sup> .

در عهد سلسله ( تغلقیه ) نیز که بسال ۸۵۵ هـ - ق برچیده شد ، مهاجران ایرانی در « هندوستان » بسیار بوده اند و بویژه « محمد بن تغلق » ( ۷۲۵ - ۸۵۲ هـ . ق ) ایشان را به آغوش باز پذیرا شده است . « ابن بطوطه طنجی » ( ۷۰۳ - ۷۷۹ هـ . ق ) سیاح مشهور که مدت هشت سال در « هندوستان » اقامت جستگه است ، در سفرنامه خود که چند صفحه از آن را به ذکر جود و کرم این پادشاه ویژه کرده است ، نوشته : «... همه مردم سخاوت پادشاه «هند» ، مخصوصاً احترام و بذل و بخششی را که او بخارجیان مقیم کشورش دارد ، میداند و خبر دارند که او چگونه این گروه را بر مردم کشور خویش ترجیح داده است و چه مزایائی برای آنان منظور داشته تا بجایی که آنان را به لقب « عزیزان » ملقب گردانیده و مقرر فرموده که اینگونه مردمان را « عزیز » بنامند نه « غریب » ، زیرا شخص از شنیدن عنوان غریب دل شکسته و آزرده خاطر میگردد»<sup>۵۰</sup> .

مهاجران و میهمانان خوانسده و ناخوانده ایرانی و اسلامی و غیره از راه « کابل » و « قندهار » به « هند » میشتافتند و مسافرت به « هند » و فرستادن هدایای علمی و ادبی توسط کاروانهایی که بعزم تجارت و سیاحت به جانب « هندوستان » روان بود ، انجام میگرفته است . چنانکه پیوندینه « قافله هند » را مکرر در اشعار شاعران سده نهم به بعد دیده ایم . « جامی » سرود :

«جامی» اشعار دلاویز تو جنسی است لطیف      پودش از لفظ بود ، وز در معنی تارش  
همه « قافله هند » روان کن که رسد      شرف عسـز قبول از ملک التجارش  
از متأخران ، « طاهر مازندرانی » گفت :

زان تنگ شکر رونق بازار شما کاست      ای « قافله هند » بریزید شکرها !  
در زمان پادشاهی « سلاطین مغول کبیر » ( ۹۳۲ - ۱۲۷۵ هـ . ق ) یسا

«آل بابر» که بر سراسر نواحی شمالی و بخشی بزرگ از بهترین بخشهای «هندوستان» دست یافتند و عظیم‌ترین سلسله اسلامی آن کشور را تشکیل دادند کار تشویق شاعران و برکشیدن اهل فضل و دانشمندان خودی و بیگانه نزد شهریاران و اسرای «هندوستان» بطور کلی از لونی دیگر شد و رونقی بسیار بیش از پیش یافت. پادشاهان بنام این سلسله چون: «ظهیرالدین بابر» (۹۳۲ - ۹۳۷ ه. ق) و «همایون» (۹۳۷ - ۹۶۳ ه. ق) و «اکبر» (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه. ق) و «نورالدین جهانگیر» (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ه. ق) و «شهاب‌الدین شاه جهان» (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه. ق) و «اورنگ زیب عالمگیر» (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه. ق) و شاهزاده دانشمند و عارف «دارا شکوه» (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ ه. ق) فرزند «شاه جهان»، همگی ذوق شعر داشتند و نکته‌یاب و دقیقه‌سنج و نازک اندیش و شاعر نواز و هنردوست بودند. روابط گوناگون «ایران» و «هند» بخصوص در عهد این شهریاران بدلائل بسیار آب و رنگی تازه گرفت و بسرحد کمال و جمال رسید. اینان و بزرگان دربارشان چون «خان خانان» و «ظفرخان» و «جعفرخان» در حمایت شاعران و برکشیدن ادبا کوشش فراوان داشتند. «اکبر شاه»، پادشاه مقتدر باری، سخن‌شناس بود و گویندگان را قدر مینهاد. وی منصب ملک‌الشعرانی را در دربار خود برقرار نمود. «غزالی مشهدی» (م / ۹۸۰ ه. ق) نخستین کسی است که بدین مقام نائل آمد. «شیخ ابوالفضل بن مبارک دکنی» (م / ۱۰۱۱ ه. ق) در «آیین اکبری» نام پنجاه و یک تن شاعر را یادآور میشود که بدربار «اکبر» دسترسی و تقرب داشتند و سپس مینویسد: «آنانکه سعادت بار نیافته و از دوردستیهای گیتی خداوند را سنایشگر، بس انبوه. چون: «قاسم گنابادی»، «ضییری سپاهسانی»، «وحشی بافقی»، «محتشم کاشانی»، «ملک قمی»، «ظهوری ترشیزی»، «رشکی همدانی» و غیرهها»<sup>۱</sup>

بطور کلی در بررسی وضع شعر و شاعری عهد صفویه، مهاجرت بی‌گسست شاعران به «هند» یا فرستادن شعر و دیوان بدان دیار مبحثی چشم‌گیر است. بنا نوشته‌تذکره‌ها، گروهی از شعرا برای تجارت یا سیاحت به «هند» رهسپار میشدند. از تاجران دسته‌یی میان «ایران» و «هند» آمد و رفت داشتند و دسته‌یی

دیگر در « هندوستان » ماندگار آمده ببازرگانی سپرداختند . و چه بسیارند شاعرانی که برای تجارت یا سیاحت یا مدح گستری به « هندوستان » شده‌اند و نام و نان یافته . آسانی راه ، و ثروت عظیم « هندوستان » و بخششهای پیاپی و چشمگیر این نامداران و دل‌بستگی شدید آنان بزبان فارسی و شعر دری، هر روز بدامنه این آمد و رفت‌ها میافزود و اظهار اشتیاق نسبت بسفر « هندوستان » و ستایش این سرزمین ، اندک اندک جزو اغراض شعری سده‌های دهم و یازدهم گشت که پیاد آوری چند نمونه کفایت میکنیم :

« عرفی » ( م / ۹۹۹ ه . ق ) سرود :

در کشور « هند » عشرت انگیز کی دیده کسی بخواب توبه !<sup>۵۱</sup>

« کلیم » ( م / ۱۰۶۱ ه . ق ) راست :

ز شوق دوست زان سان چشم حسرت برتفا دارم

که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابلی را !

اسیر « هندم » و زین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پر فشانی مرغ بسمل را

اگرچه « هند » گرداب است ، امان ازوی نمیخواهم

نگسیرد دست استغنائی من دامان ساحل را

به « ایران » میروندالان ، « کلیم » از شوق همراهان

پیبای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را<sup>۵۲</sup>

\*\*\*  
رتال بلع اوم انسانی

در دل بدل حب وطن مهر غریبی است

خوش وقت « کلیم » ار به بهشت « دکن » افتد<sup>۵۴</sup> .

« ملا عبدالرزاق لاهیجی » متخلص به « فیاض »<sup>۵۵</sup> ( م / ۱۰۷۲ ه . ق )

« سفر هند » را برای مستعدان و اهل کمال در بایست و ناگزیر می‌شمرد :

حبذا « هند » کعبه حاجات      خاصه یاران عاقبت جورا

هر که شد مستطیع فضل و هنر      رفتن هند واجب است او را<sup>۵۶</sup> .



« دانش مشهدی » (م / ۱۰۷۶ ه . ق )<sup>۵۷</sup> گوید :

راه دور « هند » پا بست وطن دارد مرا

چون حناشب در میان رفتن به « هندستان » خوش است

« صائب »<sup>۵۸</sup> (م / ۱۰۸۶ ه . ق ) سراید :

« هند » را چون نستایم که در این خالك سیاه

شعله شهرت من جامه رعنائی یافت<sup>۵۹</sup>

\*\*\*

« صائب » پر و بالی بگفتا موسم « هند » است

دل را بتماشای « صفاهان » نتوان بست<sup>۶۰</sup>

\*\*\*

همچو عزم سفر « هند » که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست!

\*\*\*

چشم طمع ندوخته حرصم بمال « هند »

پایم به گل فروشده از برشکال « هند »...<sup>۶۱</sup>

\*\*\*

بر سر بخت سیه خساک سیه زبینه است

ما به « هندستان » نه بهر مال دنیا میرویم<sup>۶۲</sup>

\*\*\*

بنابر آنچه گذشت ، ایام زندگانی « محتشم » در سرآغاز عصری است که هر

یک از شعرای « ایران » در آرزوی مسافرت به « هند » بوده اند و شهریاران و امرا و بزرگان

« هند » از شعرای فارسی زبان پذیراییها کرده و بانها محبت های فوق العاده می نموده اند

و حتی بعضی را چون : « جعفرخان تهرانی » به مقامات مهم مملکتی ، مانند صدراعظمی

منصوب میداشته . کتب تذکره و تاریخ این عصر پر از شواهد این نیکوداشتهای

شگفتی آفرین است<sup>۶۳</sup>

اما « محتشم » ظاهراً بوسیله برادرش « عبدالغنی » با سلاطین و امرای « هند »

مربوط بوده است و مدایح خود را بوسیله وی به « هندوستان » میفرستاده و از صلوات و جوایز ممدوحانی چون: « جلال‌الدین اکبر پادشاه » ( ۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه. ق ) شهریار بزرگ « هند » و « مرتضی نظام‌شاه بحری » ( از ۹۷۲ تا ۹۹۶ ه. ق ) پادشاه « دکن » و « امیر محمد قاسم بیگ طبیب » بهره‌ور می‌آمده است . با این حال مسافرت « هند » را بطمع مال و جاه دون همت خود دانسته و مخصوصاً در قصیده‌یی که بمدح « حضرت امیر المؤمنین علی » ( ع ) و مختوم به ستایش « شاه طهماسب » ( ۹۳۰ - ۹۸۴ ه. ق ) سروده است ، باین معنی اشارت نموده :

فلک سؤال کنان است ازین تواضع و نیست  
 پدر که شاه ولایت بود ، چرا نزند  
 مهم دنیی و عقبی فتساده است مرا  
 کز و بروضه رضوان رسم ، چومرده بجان  
 یگانه پادشها ، یک گداست در عهدت  
 ز بار فقر بجان است و خم نکرده هنوز  
 برون نرفته برای طمع ز کشور شاه  
 همان بقوت همت مدد نمی طلبد  
 اگر کریم بیارد ز آسمان ، حاشا  
 چو داغ ، با دل خونین تشنه ، تا روزی  
 قسم بشاه و به نعماش ، کآنچه گفتم ازو  
 و آنچه از دیگر آثار « محتشم » بنظر میرسد ، آن است که قلباً نهایت آرزو را به مسافرت « هند » داشته است . ولی نخست بمناسبت درد پا که سالها بدان مبتلا بوده و دیگر بعزت ثروتی که اندوخته و معیشت مرفهی که داشته است ، راهی این سفر نشده ، اما مدایح خود را همه ساله بوسیله برادرش « عبدالغنی » به « هندوستان » می فرستاده است و با خذ صلوات و جوایز نائل می‌آمده . چنانکه در قصیده مشهور خود ، درستایش شهریار « دکن » گوید :

ملک حشم ملکا ، « محتشم » که قادر فرد  
 ز لطف بر سخنش اقتدار « سبحان » داد

نمود ساز ز اقسام نظم قانونی  
 اگر چه از اثر بخت و از گون اکثر  
 دل تو آن محک آمد که از راتب فرد  
 بحال جمعی اگر برد از سخای تورشک  
 که مالش «حسن» و گوشمال «حسان» داد  
 مقدمات ثنائیش نتیجه خسران داد  
 زمخزن کرمش راتب نمایان داد  
 ولی بنعمت هر ساله رشک ایشان داد<sup>۶۰</sup>  
 برادر «محتشم»، «خواجه عبدالغنی» که در «هندوستان» متأهل شده بود، در  
 یکی از سفرها بنا بماده تاریخی که در «دیوان محتشم» آمده است، بسال ۹۰۵  
 ه. ق به جوانی روز درگذشت:

گل گلشن لطف «عبدالغنی»  
 بغربت فناد و شراب اجل  
 ولی چون پس از اربعینی شدش  
 خرد فکر تاریخ وی کرد و گفت:  
 که بادش بهشت معلی نصیب  
 شد از جام دورش همانا نصیب  
 چنین منزلی راحت افزا نصیب  
 «چه جای مبارک شد او را نصیب»؟!<sup>۶۱</sup>  
 (۹۰۵ ه. ق.)

«محتشم» از مرگ برادر سخت غمگین گشت، و یازده بندی، دلسوز و  
 حسرت انگیز در سوک او بسرود که بند نخستین آن را میخوانید:

ستیزه گر فلکا، از جفا و جور تو داد  
 مرا ز ساغر بیداد شربت بی دادی  
 مرا بگوش رسانیدی از جفا حرفی  
 در آب و آتش از تاب، کوسموم اجل  
 نه مشفق که شود برهلاک من باعث  
 نه قاصدی که زمرغ شکسته بال و پر  
 سرم فدای تو، ای باد صبحدم بر خیز  
 نشان گمشده من بجوز خرد و بزرگ  
 بجلوه گاه جوانان پارسا چو رسی  
 چو دیده بر رخ «عبدالغنی» من فگنی  
 بگو: برادرت ای نوردیده داده پیام

که ای سمات تو بر من حیات کرده حرام<sup>۶۷</sup>

پس از مرگ برادر، از وی فرزندی بجهان آمد، و اموالی ازودر «دکن» مانده بود. «محتشم» در ضمن قصیدتی از «مرتضی نظام شاه بحری» پادشاه «دکن» تقاضای اعزام برادرزاده را نموده گوید:

دل مرا ز تسلط نموده زیرو زبر  
گهی ز فوت برادر، غمی برابر کوه  
پسر برادرم آن کودک ندیده پدر  
گهی ستاده مجسم به پیش دیده ودل  
فتاده طفل و یتیم و غریب و بیمادر  
که در ولایت «هند» از عداوت گردون  
تا آنجا که گوید:

بلطف سوی منش کن روان، که باقی عمر  
مرا بیوی برادر چو جان بود در بر  
و هم در این قصیده با سوگندان بسیار توقع صله و نیز فرستادن نقدینه برادر داشته است:

بدفتر کرمت نام این گدا بنسگار  
بحال «محتشم» ای شاه محتشم بنگر  
چنان بکام تو باشد، که گر اراده کنی  
سفال ز رشود و خاک مشک و خار گهر<sup>۶۸</sup>  
به بنده نقد برادر ز رحمت بسیار  
ره تغافل از این پس خدای را مسپر<sup>۶۹</sup>  
در قصیده بی دیگر که به تقاضای مال برادر در مدح «محمد قاسم بیگ طیب  
هندی» سروده است، و در ضمن از فرستادن دو نسخه از دیوان خود، ظاهراً یکی برای  
بارگاه پادشاه و دیگری برای این طیب سیاست پیشه، یاد کرده است و هم صله  
خواسته:

آصف جم صفات «قاسم بیگ»  
در خزانه در، از کلام بدیع  
کردم ارسال از: «عراق» به «هند»  
که نثار دو بارگه سازند  
دو معساذ خلائق آفاق  
یکی از عین قدر قبله خاص  
قصه کوتاه، خلاصه دوسرا  
رای لقمان ضمیر خضر الهام...  
هر دری گوشوار گوش کرام  
بعد ابلاغ صد درود و سلام  
حاصلانش باهتمام تمام  
دو معز و مفساخر ایام  
یکی از فرط فیض کعبه عام  
مجلس شاه و محفل خستام

ز خرداوند خود اسپدم بود  
 دست بر نبض کار این بیکس  
 تا مزاج سقیم مطلب من  
 یعنی : از مال طفل آنچه بود  
 به نخستین اشارتی که کند  
 بلکه با آن بلطف ضم سازد  
 که نهد حکمتش بدقت تمام  
 گوش بر شرح حال این گمنام  
 صحتی خاص یا بد از اسقام  
 در «دکن» پیش بد ادایان وام  
 بستانند چاکران عظام  
 صله یی از شه بزرگ انعام<sup>۷۰</sup>

و باز در قصیده یی دیگر، مدح همین ممدوح گفته و درخواست وصول مال برادر کرده است :

زمرورث من سوخته کوکب در «هند»  
 پیش از فلس سمک، بنده به فلسی محتاج ...  
 قرۃ العین من آن اختر برج اخوی  
 هم نیامد که سراجم شود از وی و هاج<sup>۷۱</sup>  
 کوتاه سخن آنکه بر اثر تقاضای مکرر «محتشم» ، برادرزاده او را از «دکن»  
 بعزم «ایران» روانه میکنند ؛ ولی معلوم نیست که بر اثر چه پیش آمدی در راه «سکه»  
 گم شده بدست اعراب می افتد. واقعه گم شدن این کودک در سال ۹۶۱ هـ. ق بوده  
 است ، زیرا «محتشم» تفألاً ماده تاریخی در این موضوع ساخته :

در این سال جانان غم میشود  
 حزن از تو منفک بوجه حسن  
 اگر از تو پرسند تساریخ او  
 بگو : «اذهب الله عنا الحزن»<sup>۷۲</sup>

(۹۶۱ هـ. ق)

«محتشم» برای بازپس گرفتن او از اعراب ، ضمن قصیده یی از «محمدخان  
 ترکمان» حاکم «کاشان» بدینگونه یاری خواسته است :

سرا وارث و یادگار از برادر  
 ولی عهد و فرزند و دلبند جانی  
 بچنگال اعراب افتاده حالا  
 چو گلبرگ در دست باد خزانی ...  
 جهان کارسازا من اکنون چه سازم  
 از این بینوایی ، باین نا توانی؟!  
 مگر حل این مشکل سخت عقده  
 تسو سرور بعنوان دیگر توانی  
 و گرنه محال است آوردن او  
 بحجت نویسی و قاصد دوانی ...  
 سخن میکنم کوتاه ، آن گوهر آنجا  
 بزر درگرو مانده دیگر تو دانی<sup>۷۳</sup>

پس از این گیرو دارها ، قاصدی که فرستاده بود ، برادرزاده او را به «کاشان» میآورد و «محتشم» که انتظارهای بسیار دیگر در وصول مال و خواسته برادر و جایزه «نظام شاه» و دیگران را نیز میداشته ناامید گونه قصیده نغزی در بث - الشکوی بمدح «نظام شاه» پادشاه «دکن» میسراید . این چند بیت از آن قصیده خواندنی است :

کآرایش خزاین هفت آسمان کند  
فرق سرا بلندتر از فرقدان کند  
نقد برادرم بسوی من روان کند  
افزون بر آن زدست جواهر فشان کند  
کایام روزیش اجل ناگهان کند  
نقدی که دخل کیسه زخرجش زیان کند!  
با این دووضع ، مرد معیشت چسان کند؟!  
از چشم من بگریه جهان را نهدان کند  
قدم از کشاکش خواهش کمان کند  
گیرد مرا میان ، روش از من کران کند!  
دست آردم بجیب ، دلیم راطپان کند  
نظمی روان بجانب «هندوستان» کند!  
وصف فصاحتش بدو صد داستان کند!!  
از بهر نکته دان کف و دل بحروکان کند! ۷۴

.. کردم روان بدر گهش از نظم یک گهر  
گفتم: مگر بقیمت آن، شاه تاج بخش  
هم تساب داده پنجه گیرای خائنان  
هم نقدی از خزانه احسان بجایزه  
ناگه پس از دو سال فرستاده فقیر  
آورد نقد ، نقد برادر ، ولی چه سود؟  
من مرد کم بضاعت و ، او طفل پرهوس  
چشمم باوست باز ، ولی روز مفلسی  
پشتم باوست راست ، ولی وقت بی زری  
پایم روان ازوست ، ولی چون پی طلب  
آرام بخشم اوست ، ولی چون برغم زر  
ادبارین که بیدرمی چون من از «عراق»  
کاندر چهار رکن ، فصیحی که بشنود  
و آن نظم مدح نکته شناسی بود که او

\*\*\*

همچنین «محتشم» از قول «خواجه محمد تاجر گیلانی» که اموال «امیر الامراء هندوستان عبدالرحیم خان خانان» (م/ ۱۰۳۶ هـ . ق) ۷۵ زادر «ایران» تلف کرده بود ، مثنوی در نود و یک بیت سروده و بخط خوش «امیر معزالدین محمد کاشی» (م / ۹۹۵ هـ . ق) ۷۶ به «هندوستان» فرستاده است و او را مشمول عفو و بخشش «خان خانان» ساخته . تفصیل این داستان در «مآثر رحیمی» تألیف

«سلا عبدالباقی نهاوندی» مؤلف بسال ۱۰۲۰ ه. ق. پیامده است<sup>۷۷</sup> و این رویداد مقارن قتل «حمزه میرزا» ( م / ۵۹۹۴ - ق ) روی نموده .

## ۵- سال تولد و مرگ محتشم

روز و ماه و سال تولد « محتشم » قطعاً بدست نیست . ولی از آنجا که مرگ او مسلماً بسال ۹۹۶ ه. ق = ۹۶۶ ه. ش = ۱۵۸۷ میلادی روی داده است ، با قرائنی که هم اکنون یاد خواهیم کرد . میتوان تولد وی را در سال ۹۰۵ ه. ق = ۸۷۸ ه. ش = ۱۴۹۹ میلادی دانست و باور داشت که در حدود ۹۱ سال در این جهان زیسته است .

ماده تاریخ های موجود در « دیوان محتشم » از سالهای ۹۳۵ ه. ق و ۹۳۶ ه. ق که در مرگ دو تن از بزرگان گفته است ، آغاز میشود و بسال ۹۹۴ ه. ق که مقارن عزیمت «حمزه میرزا» برای نبرد با «عثمانیان» به « تبریز » است ، پایان میرسد . بنا بر این چون در هنگام سرودن ماده تاریخهای نخستین شاعری توانا بوده است و طبیعتاً سخن سرایی چنین قوی مایه و چیره گفتار نبایستی کمتر از سی سال داشته باشد . پس جمع سالهای زندگانی او در حدود نود و یکسال تواند بود ، و « لطفعلی بیگ آذر » نیز در « آتشکده » درباره او نوشته است که : « عمر معقولی دریافته »<sup>۷۸</sup>

« تقی الدین محمد حسینی ذکری کاشی » مؤلف « تذکره خلاصه الاشعار » که بموجب وصیت « محتشم » دیوان او را تنظیم و تدوین کرده است ، در مقدمه یی که بر آن نگاشته در بیان تاریخ واقعه فوت وی از « مولانا حاتم کاشانی » ( م / ۱۰۱۲ ه. ق ) این تقصیده را بیاورده است :

« محتشم » خسرو اقلیسیم سخن	که بدش نظم به از عقد پرن
شهر « کاشان » بوجودش نازان	بود چون خطه « دهلی » به « حسن »
بود ازو نظم « نظامی » به نظام	بود ازو « روضه خواجو » گلشن
بود از او اختر « سعدی » مسعود	بود از او چشم « سنائی » روشن

بود ازو درج فصاحت پر در  
زود پیمسانه عمرش بشکست  
هیچ کس نیست که در بزم حیات  
حیف و صدحیف که پیراهن عمر  
ملک ملک سخن حیف که شد  
خواستم چون ز خرد تا ریخش

بود ازو جسان بلاغت در تن  
آخر این ساقی پیمسانه شکن  
درد دردی ندهندش زین دن  
در کشید از سر و پوشید کفن  
بیا دل پرغم از این بیت حزن  
گفت: «حیف از ملک ملک سخن»<sup>۸۰</sup>

(۹۹۶ ه. ق)

## ۶ - مدفن «محتشم»

بقعه آرامگاهش در جنوب شرقی شهر «کاشان» است. و در محله پی است که اکنون به «محله محتشم» نامبردار است. بدینگونه که از محله بنام «آب انبار میرشاهی» کوچه پهن و درازی آغاز میشود و به گذری مشهور به «گذر سه سولک» انجام می یابد. در این کوی چندین کوچه بن بست است و بر سر هم این کوی بزرگ و بن بست هارا «محله محتشم» خوانند. - «مقبره محتشم» در نزدیکی «آب انبار میرشاهی» و در جهت شرقی کوی واقع است و حسینیه پی هم که متعلق به مقبره است، در برابر آن و در سمت غربی کوی بنا شده. این حسینیه بوسیله سقفی با مقبره متصل است و از این اتصال بازارچه پی پدید آمده. کف حسینیه چند پله از سطح بازارچه گودتر است و از گورهایی که در آن باقیمانده چنین پیدا است که پیش از این گورستان بوده است. این مقبره ظاهراً موقوفات و مضافاتی هم داشته است که به تصاحب دیگران در آمده. اکنون «مدفن محتشم» بشکل بقعتی مربع است که در شمال آن نیز مقبره دیگری اطاق گونه قرار دارد و ظاهراً قهوه خانه بقعه بوده است و فعلاً راهرو آن است. مدخل اصلی بقعه که به بازارچه گشوده می شده است و در بالای آن نقاشی و مقرنس کاری شده، در حال حاضر بوسیله پنجره پی بسته شده است. بقعه «محتشم» گنبدی فیروزه فام دارد و در درون آن هیچ گونه اثری که معرف صاحب بقعه باشد، نتوان یافت؛ و همه آثار و اشعار و نقاشیهایی که بر دیوارهای آن



بوده است ، در تعمیرات و سفیدکاری های مکرر از میان رفته است یا زیر گچ مانده .  
 تنها چیزی که نشانه صاحب آن نواند بود ، رباعی « سعیدای قصاب کاشانی » (ستوفی  
 چندسالی پیش از ۱۱۶۵ هـ . ق) شاعر شیرین گفتار اواسط سده دوازدهم هجری  
 است <sup>۱</sup> معاصر ( شیخ محمد علی حزین لاهیجی ) ( م / ۱۱۸۰ هـ . ق) که بر  
 قطعه سنگی نقر گردیده و بر بالای مدخل قدیم و پنجره کنونی نصب آمده است :  
 این منزل پرفیض که جای الم است بی فاتحه از درش گذشتن ستم است  
 باید به ادب گذشت زین در «قصاب» این جای رفیع ، مدفن «محتشم» است !  
 (مانده دارد)

### حواشی

- ۱- رك: «خلاصة الاشعار» نسخة خطی كتابخانه مجلس شورای ملی - «مآثر رحیمی عبدالباقی  
 نهاوندی طبع هندوستان» ج ۳ بخش اول ص ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ - «نقاوة الآثار فی ذکر الاخيار» تألیف  
 «محمودین هدایت الله افوشته یی نطنزی» به اهتمام «دکتر احسان اشراقی» طبع «بنگاه ترجمه و نشر کتاب»  
 «تهران» ۱۳۵۰ ص ۷۱ - معمولا برای شاعرانی که در متقبت و مرثیه سخن گفته اند ، یا اشعار دینی ساخته ،  
 چنین لقبی می آورند و نخست «خاقانی» بدین لقب ملقب آمده است .
- ۲- رك: پیشگفتار «دیوان مولانا محتشم کاشانی» بکوشش «مهر علی گرکانی» ص ۱ من ۲
- ۳- رك: «آتشکده آذر» باهتمام نگارنده بخش نخست ص ۶۲ و ۶۳
- ۴- «تذکرة تحفة سامی» طبع «رکن الدین همایون فرخ» ص ۳۷۳
- ۵- اشارتست به «امیر خسرو دهلوی» و «امیر حسین دهلوی».
- ۶- اشارتست به «خواجه شمس الدین محمد حافظ» .
- ۷- اشارتست به «مولانا عبدالرحمن جامی» و توریه یی است در آثار او

۸ و ۹ ما برافزودیم.

۱۰- «مکتب و قوع در شعر فارسی»، تألیف «احمد گلچین معانی» ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۴۰۶ و

۴۰۷.

۱۱- «تذکره هفت اقلیم» تهران ج ۲ (اقلیم چهارم) ص ۴۶۰ تا ۴۶۲

۱۲- «مجمع الخواص» ترجمه «دکتر عبدالرسول خیامپور» ص ۱۴۷ و ۱۴۸

۱۳- «سلم السموات» طبع «دکتر یحیی قریب» ۱۳۴۰ ه. ش ص ۵۸

۱۴- ما برافزودیم.

۱۵- «عرفات العاشقین» نسخه خطی «کتابخانه ملی ملک تهران» و نسخه خطی «کتابخانه بانکی

پور هندوستان».

۱۶- «دیوان محتشم» ص ۵۲۸ س ۱۳ تا ۱۵

۱۷- «دیوان محتشم» ص ۵۱۰ س ۷ تا ۹

۱۸- «دیوان محتشم» ص ۲۰۰ س ۱۸ و ۱۹

۱۹- «دیوان محتشم» ص ۵۱۰ س ۱۰ تا ۱۲

۲۰- «دیوان محتشم» ص ۲۵۹ س ۹ تا ۱۴

۲۱- «دیوان محتشم» ص ۱۵۸ س ۲ تا ۵

۲۲- دیوان محتشم» ص ۱۷۰ س ۱۲ تا ۱۳

۲۳- «دیوان محتشم» ص ۱۶۵ س ۶ تا ۸

۲۴- رك: «آتشکده آذر» بخش سوم ص ۹۵۸ تا ۹۶۳

۲۵- رك: «تذکره نصرآبادی» ص ۲۱۲ س ۸ و ۹

۲۶- «مجله ارمغان» سال ۱۸ ص ۷۱؛ مقاله بعنوان «محتشم کاشی» و سخنی چند در لزوم تجدید

چاپ دیوان مولانا محتشم و شمه‌یی از تاریخ زندگانی او از «پرتو بیضانی». - و از این دست ابیاتی که

دلالت بر شاعرپروری و فضیلت دوستی شهریاران و شاهزادگان و بزرگان عصر صفوی کند، دردواوین

شعرا و کتب تاریخ و سیر و تذکره‌های این عصر کم نیست؛ و شگفتی دارم که چرا بسیاری از پژوهندگان

هنوز روزگار صفویان را عهد عدم تشویق و پرورش شعر و شاعری و زمان دوری جستن شاهنشاهان و

ارباب دولت و حل عقد و حشمت از کمالیات میدانند و خود تتبع ناکرده در پی ریخته قلم چند تن از

اصحاب روایت و تاریخ و تذکره در گذشته‌همی روند و در این راه ناصواب پای می افشزند. خداوند همگان

را از ماندگاری در خطا و لغزش نگاهدارد!

۲۷- «دیوان محتشم» ص ۱۴۱ تا ۱۴۴

۲۸- «دیوان محتشم» ص ۲۹۹ و ۳۰۰

۲۹- رك: «دیوان محتشم» طبع «تهران» ص ۳۰۵ تا ۳۱۰

۳۰- مابرا افزودیم

۳۱- رلك: «تاریخ ادبیات در ایران» ج ۳ ص ۷۴۵ - «دائرة المعارف» ج ۱ ص ۸۵۱ - «سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران»، تألیف «سیدحسن سادات ناصری» ص ۳۰۷ و ۳۰۸ در زیر چاپ.  
۳۲- «عالم آرای عباسی» طبع امیرکبیر ج ۱ ص ۱۷۸ - هم رلك: «مجله تماشا» شماره ۱۵۸ ص ۱۴ مقاله بعنوان «مرثیه سرایی و ترکیب‌بند محتشم» از «سیدحسن سادات ناصری».

۳۳- «دیوان محتشم» ص ۱۵۷ تا ۱۴۹

۳۴- «دیوان محتشم» ص ۱۴۹ تا ۱۵۲

۳۵- «دیوان محتشم» ص ۱۵۲ تا ۱۵۵

۳۶- «دیوان محتشم» ص ۱۶۹ و ۱۷۰

۳۷- «دیوان محتشم» ص ۱۶۰ و ۱۶۱

۳۸- «دیوان محتشم» ص ۱۵۵ تا ۱۵۸

۳۹- «دیوان محتشم» ص ۱۵۸ تا ۱۵۹

۴۰- رلك: «دیوان محتشم» ص ۵۳۰ - هم رلك: «مجله ارمنان» سال پانزدهم ص ۲۳۱ و ۲۳۲ رساله بعنوان «شرح شش رباعی محتشم» تألیف «وقاربن وصال شیرازی».

۴۱- کتابه از حروف معجمه یعنی حروف نقطه‌دار است .

۴۲- «دیوان محتشم» ص ۵۱۹ ص ۹ تا ۱۴

۴۳- «مجله ارمنان» سال چهاردهم ص ۷۱۳ تا ۷۲۲ و سال پانزدهم ص ۷۳ تا ۷۷ و ص ۱۰۰ تا ۱۰۷ و ص ۲۲۶ تا ۲۳۶ رساله «شرح شش رباعی محتشم» تألیف «وقاربن وصال شیرازی» .

۴۴- «دیوان محتشم» ص ۲۴۱ تا ۲۴۴

۴۵- «تاریخ فرشته» طبع «هندوستان» ص ۲۸ ص ۳

۴۶- «ترجمه شعرالمعجم» ج ۲ ص ۸۱

۴۷- «طبقات سلاطین اسلام» تألیف «استانلی لین‌پول» ترجمه شادروان «استادعباس اقبال آشتیانی» ص ۲۶۸ تا ۲۹۲ - «تاریخ فرشته» طبع «هندوستان» ج ۱ و ۲

۴۸- «تاریخ ادبیات در ایران» ج ۳ ص ۱۰۱ تا ۱۰۳

۴۹- «تاریخ فرشته» چاپ «هندوستان» ج ۲ ص ۱۲۸ - «تاریخ ادبیات در ایران» ج ۳ ص ۲۳

تا ۲۵

۵۰- «ترجمه سفرنامه ابن بطوطه» از «محمدعلی موحد» ص ۴۶۸

۵۱- «آیین اکبری» بنقل از «ترجمه شعرالمعجم شبلی نعمانی» ج ۳ ص ۴

۵۲- «دیوان عرفی» طبع «غلامحسین جواهری» ص ۱۸۵ ص ۲

۵۳- «دیوان کلیم کاشانی» بتصحیح و مقدمه «پرتو بیضائی» ص ۹۹

۵۴- «دیوان کلیم کاشانی» ص ۱۹۱

- ۵۵- «آتشکده آذر» بخش دوم ص ۸۴۶ تا ۸۵۰
- ۵۶- «آتشکده آذر» بخش دوم ص ۸۴۹
- ۵۷- «آتشکده آذر» بخش دوم ص ۴۶۶ تا ۴۶۸
- ۵۸- «آتشکده آذر» بخش نخست ص ۱۲۰ تا ۱۲۸
- ۵۹- «کلیات صائب تبریزی» طبع اول «تهران» ص ۲۷۵ من ۱۴
- ۶۰- «کلیات صائب» ص ۲۳۴ س ۵
- ۶۱- «کلیات صائب» ص ۳۲ تا ۷
- ۶۲- «کلیات صائب» ص ۶۸۶ س ۱۵
- ۶۳- مزید فایده را رک: «مجله وحید» سال پنجم شماره های مسلسل ۴ تا ۵ مقاله «سعید حمیدیان»  
 به عنوان «مهاجرت شعرا بهند در عصر صفویه» - «سرزمین هند» از «استاد علی اصغر حکمت» فصل دوم  
 و سوم از ص ۳۴ تا ۱۱۵ - «ترجمه شعر المعجم شبلی نعمانی» ج ۲ ص ۷۹ تا ۸۹ و «تاریخ فرشته»  
 ج ۱ و ۲ - مآثر رحیمی ج ۱ و ۲ و ۳
- ۶۴- «دیوان محتشم» ص ۱۴۶ و ۱۴۷
- ۶۵- «دیوان محتشم» ص ۱۸۳
- ۶۶- «دیوان محتشم» ص ۵۲۸
- ۶۷- «دیوان محتشم» ص ۲۸۹ و ۲۹۰
- ۶۸- «دیوان محتشم» ص ۱۸۶ و ۱۸۷
- ۶۹- نسخه خطی «دیوان محتشم» بخط «حکیم مسیح رکنا» کتابخانه شادروان «پرتو بیضائی».
- ۷۰- «دیوان محتشم» ص ۲۸۶ و ۲۷۷
- ۷۱- «دیوان محتشم» ص ۲۰۰ من ۲۰ و ص ۲۰۱ من ۷ - هم رک: سوره شریف ۷۸ (النبأ)  
 آیه مبارک (۱۳)
- ۷۲- «دیوان محتشم» نسخه خطی «کتابخانه شادروان پرتو بیضائی».
- ۷۳- «دیوان محتشم» ص ۲۵۱ و ۲۵۲
- ۷۴- رک: «دیوان محتشم» ص ۱۸۸ تا ۱۹۰
- ۷۵- «تذکره میخانه» تألیف «ملا عبد النبي فخر الزمانی» باهتمام «احمد گلچین معانی» ص ۳۰۳ و  
 ۴۰۴ - هم رک: «آتشکده آذر» بخش نخست ص ۵۹ تا ۶۱
- ۷۶- برای آگاهی بر حال و کارش رک: «سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران» نوشته «سید حسن

- سادات ناصری» - «اطلمن خط» ص ۹۶ و ۹۵ - «تذکره نصرآبادی» ص ۲۰۸
- ۷۷ - «مآثر رحیمی» مطبع «کلکته» ۱۹۳۱ م ج ۳ بخش اول ص ۳۸۱ تا ۳۹۳
- ۷۸ - رك: «مجله ارمغان» سال هیجدهم ص ۷۳ و ۷۴ مقاله بعنوان «محتشم کاشانی...» از شادروان «پرتویضائی». - هم رك: «آتشکده آذر» مطبع «بمبئی» ص ۲۵۱ س ۱۴
- ۷۹ - «مکتب وقوع در شعر فارسی» تألیف «احمد گلچین معانی» ص ۲۵ تا ۳۵
- ۸۰ - رك: مقدمه «دیوان محتشم» دستنویس شماره ۳۸۵ «کتابخانه آستان قدس رضوی». ینقل از «مکتب وقوع در شعر فارسی» تألیف «احمد گلچین معانی» ص ۴۰۷ و ۴۰۸
- ۸۱ - رك: «دیوان قصاب کاشانی» بتصحیح و مقدمه «حسین پرتویضائی».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علومو انسانی